

تحلیلی بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق

فریدالدین رادمهر

بسیاری از الواح جمال ابهی اختصاص به شأن دعا و مناجات دارد. کثرت اینگونه ادعیه و مناجات به قسمی است که می‌توان مجموعه‌های بسیاری از آنها پرداخت و تاکنون نیز چندین مجموعه به طبع رسیده است.^۱ بررسی دقیق همه این مناجات‌ها وظیفه‌ای است سنگین و مهم که به عهده عموم اهل بهاء است تا علاوه بر آنکه به تلاوت ادعیه می‌پردازند، در مبادی و مفاد آنها نیز امعان نظر کنند. ابعاد روحانی و معانی وفیری که در این دعاها نهفته است، یکی از غنی‌ترین مجموعه‌هایی را تشکیل می‌دهد که حاوی عناصری از حوزه‌های عقلانی و عرفانی و روحانی است که بر سنگینی بار تحقیق و تتبع در آنها می‌افزاید. غفلت از این حوزه اندیشه دینی، علاوه بر عواقب دهشتناکی که دارد، خالی از داوری آیندگان نیز نیست.

یکی از این ادعیه، لوحی است بسیار مشهور و البته مهجور به نام لوح احتراق یا (قَدْ احْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ). مشهور از آن حیث که کمتر کسی از اهل بهاء هست که نام این دعا را نشنیده و یا گاه آن را تلاوت نکرده باشد. حتی برخی از قدماء روزگار ما، گواهند که در چند مقطع تاریخی به دستور مراجع امر بهائی و به روزگاران تضيیقات شدید بر امر مبارک، عموم اهل بهاء مأمور به تلاوت آن شدند. اما مهجور است از این حیث که مانند بسیاری از الواح دیگر حضرت ابهی مورد تدقیق و تحقیق قرار نگرفته است، به رغم آنکه در همین لوح تأکید بسیار بر آئین تفکر و اندیشه رفته است. در این مقاله سعی بر ارائه نخستین قدم‌ها در این زمینه است تا در آینده تکمیل گردد.^۲ نخست از طریق سیر حوادث تاریخی مربوط به لوح، و تعیین دقیق تاریخ نزول آن، نکته‌ای عبرت‌آموز خواهیم یافت تا در این روزگاران به کار آید؛ سپس، معرفی محتوایی لوح ارائه خواهد شد و بعد از آن از میان نکات عدیده مندرج در لوح به ذکر دو نکته ظریف اکتفاء خواهد شد. نخست باید به مخاطب و زمان و شأن نزول لوح پرداخت.

مبانی تاریخی نزول لوح احتراق

این لوح به نام سید علی اکبر دهجی در عکّا و به تاریخ رجب یا شعبان سال ۱۲۸۸ ه.ق. و برای بیان شدت تزییقات وارده بر جمال ابهی و امر بهائی نازل شد؛ معدودی اندک از محققان بهائی در این تاریخ تدقیق کرده‌اند. اینک تفصیل مطلب.^۳

نخست باید به نام لوح توجه کرد. این لوح را به نام «احتراق» می‌شناسند^۴ و گاه آن را لوح «قد احترق المخلصون» یاد می‌کنند که این دومی قدیمی‌تر است و نزد قدماء مشهورتر.^۵ جالب این است تا آنجا که نگارنده می‌داند هیچیک از این دو نام توسط هیاکل قدسی امر بهائی به لوح مزبور اطلاق نشده است.^۶ با این همه لوح احتراق به همین نام، نزد عموم اهل بهاء شناخته شد.^۷

مخاطب این لوح شخصی است به نام حاج سید علی اکبر دهجی، که برادرزاده سید مهدی دهجی معروف و ملقب به اسم الله المهدی است.^۸ نکته مهم این است که در متن لوح به هر دو نفر اشاره شده است. سید مهدی دهجی در زمان حضرت بهاء الله بسیار معزز و محترم بود و الواح بسیاری از جمال ابهی به اعزاز او نازل شد^۹ و بعد از صعود جمال ابهی مدت‌ها علی‌الظاهر به تحکیم عهد و میثاق خدمت کرد ولی عاقبت سوء اعمالش عیان گشت و نقض عهد نمود. محققان در باره زمان نزول لوح مبارک نکته روشنی نگفته‌اند. جناب اشراق خاوری در موردی می‌گوید که این لوح در دوره استنطاق نازل شده است،^{۱۰} اما معلوم نفرمودند منظور ایشان از دوره استنطاق چیست. احتمالاً ایشان ناظر به بیان حضرت ولی امر الله بودند که می‌فرمایند:

سپس فتنه داخله منضم به انقلابات خارجه و احزان وارده و رزایای متتابعه گردید. دجال خبیث و ابلیس پرتدلیس ... عرصه را بر مهاجرین به حدی تنگ نمود که عده‌ای از اصحاب به قتل پنج نفر از آن نفوس خبیثه با وجود نهی اکید سر اقدام نمودند. ولوله عظیمی بر پا شد و جمال ابهی در مقر حکومت احضار گردید و غصن اعظمش در لیمان اسیر غل و زنجیر گشت و بیست و پنج نفر از اصحاب در زندان محبوس گشتند. صرصر امتحان بشدتتی بوزید که جمال ابهی در مناجاتی که در بحبوحه انقلاب سجن اعظم نازل به این بیان ناطق قوله جلت عظمته: قد تبلیل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد این بحر قریب یا جذاب العالمین ...^{۱۱}

که منظور، ذکر یک رویداد تاریخی در عکا است و به نکات اخلاقی بسیاری می‌توان در خلال آن دست یافت. مختصر واقعه از این قرار است که وقتی فصل اکبر یعنی جدائی میان اهل بهاء با طرفداران یحیی ازل در ادرنه (یعنی میان سال‌های ۱۸۶۳ - ۱۸۶۸ م. یا ۱۲۸۰ - ۱۲۸۵ ه.ق.) رخ داد، دولت عثمانی برای آنکه دو گروه را از هم دور کند، حضرت بهاء‌الله را به عکا و ازل را به قبرس تبعید کرد. و برای آنکه کار هیچ یک از دو طایفه بالا نگیرد، چند نفر از هر طایفه را به همراه گروه رقیب به محل تبعید فرستاد. از جمله بهائینی که همراه ازل به قبرس تبعید شدند، میتوان از مشکین قلم نام برد. درست به همین گونه، گروهی از ازیان به سرکردگی سید محمد مجتهد اصفهانی به عکا آمدند تا به جاسوسی احباب مشغول شوند. اینان در محلی نزدیک به دروازه عکا می‌نشستند و از آمد و شد احباب، خبر به دولت می‌رساندند و از این بابت باعث شدند بسیاری از احباء که قصد زیارت جمال ابهی را داشتند، به مقصود خود نرسند. من جمله، نبیل زرنندی نتوانست در آن دوران، به زیارت جمال ابهی نایل آید.^{۱۲} حتی این جاسوسان باعث شدند که بخشی از الواح جمال ابهی که توسط قاصد برای احباء فرستاده شده بود، به دست اعداء افتد. این عوامل باعث شد که ابواب لقاء مسدود گردد و هر گونه ارتباطی با جمال ابهی با حزم و احتیاط صورت پذیرد. در بسیاری از الواح از این سد ابواب لقاء شکوه و شکایت شده است.^{۱۳} در یکی از این الواح که احتمالاً در همان دوران یکی میان سال‌های ۱۲۸۶ - ۱۲۸۸ ه.ق. نازل شده، جمال ابهی فهرست‌وار به برخی از اعمال گروه ناقضان اشاره می‌فرماید:

الاقْدَسُ الْعَظْمُ، يَا مَعْشَرَ الْأَصْفِيَاءِ لِمَ يَدْرُ الْبِهَاءُ مِنْ أَيْ مَصَائِبِهِ يَذْكَرُ لَكُمْ؟
 اَيْدِكُمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا؟ أَوْ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَزْبِ الشَّيْطَانِ
 الَّذِي كَفَرَ بِرَبِّهِ الرَّحْمَنِ؟ أَنَا نَكُونُ جَالِسًا فِي السِّجْنِ وَقَعْدًا فِي الْمُرْصَدِينَ
 اللَّذَانِ بَهُمَا مَنَعْتَ السَّحَابَ وَ سَعَّرْتَ النَّيْرَانَ. وَ إِذَا دَخَلَ أَحَدُ بَابِ الْمَدِينَةِ
 مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ اخْبِرْنَا رَأْسِيهَا؛ لِذَا مَنَعْتَ الْأَحْيَابَ عَنْ شَطْرِ رَبِّهِمُ الْوَهَّابِ. كَذَلِكَ
 يَخْبِرُكُمْ جَمَالَ الْقَدَمِ بَعْدَ أَلَدِي أَخَذْتَهُ الْأَحْزَانَ وَ إِذْكَرُ إِذْ دَخَلَ نَبِيلٌ قَبْلَ عَلِيٍّ
 وَ ارَادَ أَنْ يَحْضُرَ تَلْقَاءَ الْعَرْشِ أَخَذَهُ النَّاقِلُونَ وَ أَخْرَجُوهُ مِنَ الْمَدِينَةِ بِذَلِكَ
 نَاحَتِ الْوَرَقَاءِ وَ بَكَتِ الْأَشْيَاءُ وَ أَصْفَرَّتْ وَجُوهُ الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ
 الْمَنَّانِ. فِي كُلِّ حِينٍ وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْهُمَا مَا لَا وَرَدَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ قَبْلِ، عِنْدَ رَبِّكَ
 عِلْمٌ مَا يَكُونُ وَ مَا قَدْ كَانَ. إِذَا نَرَسَلُ الْوَاحًا يَوْسُوسَانِ فِي الصَّدُورِ لِأَخَذُوا لَوْحَ

^۱ یعنی سید محمد اصفهانی و آقاخان کج کلاه

الله و اثره، لذا منع ماء الحیوان و غلقت ابواب اللقاء علی الذین توّجهوا الی وجه ربّهم العزیز المستعان، یشاوران فی کلّ الاحیان لسفک دمی بعد الذی حبسنا فی السّجن بما اکتسبت ایدیها و ایدی الذین اعرضوا عن الحجّة و کفروا بالبرهان. اذا دخلا مقرّ الحكومة قالوا کفرنا بالله و اذا رأیا احداً مثلهما قالوا نحن من الذین اتّبعوا بما نزل فی البیان. تشهد کلّ الدّرات علی کذب هؤلاء و یلعنهم الملاء الاعلی ان ربّک لهو العزیز العلام انا نذکر الله فی کلّ حین و نبّغ رسالاته علی شأن لم یمنعنا اهل الادیان ان الذین اعرضوا بعد الذی اتی الله علی السحاب البیضاء بقدره و سلطان انهم ممّن رقم فی جبینه من القلم الاعلی هذا من اهل الخسران ...^{۱۴}

به این مضمون که ای اصفیای الهی جمال ابهی نمی‌داند کدام یک از مصائب خود را برایتان باز گوید. آیا از آنچه ظالمان بر او کرده‌اند سخن راند یا از آنچه حزب شیطان بر او وارد می‌آورند؟ ما در سجن نشسته‌ایم و دو نفر بر سر راه در کمین می‌نشینند و مانع سحاب الهی می‌شوند. اگر کسی از احباب وارد شهر (عکّا) شود تا به زیارت حقّ بشتابد، این دو نفر به رئیس شهر یا حکومت خبر می‌دهند و به همین سبب احباب از ورود به ساحت کبریاء باز می‌مانند. این چنین جمال ابهی شما را اخبار میدهد در حالی که احزان او را احاطه کرده است. موقعی که نبیل خواست داخل شهر شود و به لقاء الهی برسد، غافلان او را گرفتند و از شهر اخراجش کردند.^{۱۵} به همین سبب ورقاء الهی نوحه کرد و اشیاء خون گریه کردند و روی اهل بهاء زرد گشت. در هر حین از این دو نفر چنان بلایایی بر این عبد وارد می‌شود که تاکنون دیده نشده است و خداوند به همه چیز داناست. هنگامی که الواح می‌فرستیم، این دو نفر در قلوب و سوسه می‌کنند و الواح الهی را می‌گیرند و مانع جریان آب زندگانی‌بخش می‌شوند و ابواب لقاء را بر وجه احباب می‌بندند. در هر آن در مشورتند برای قتل این عبد، و حال آنکه به خاطر اعمالی که اینان مرتکب می‌شوند، در سجن محبوسیم. این دو نفر، هنگامی که به مقرّ حکومت می‌روند، می‌گویند ما توبه کردیم و از بهائیان نیستیم ولی زمانی که میان احباب می‌آیند می‌گویند ما از شمائیم و شریعت بیان را تابعیم. همه ذرات به دروغ‌گویی ایشان گواهی می‌دهند و ملاء اعلی ایشان را لعنت می‌کنند. اما ما همیشه به ذکر الهی مشغولیم و رسالات الهی (منظور الواح ملوک و سلاطین است) را به اهلس می‌فرستیم و هیچکس نمی‌تواند مانع ما گردد.

از این لوح و نظایر این می‌توان فهمید که چقدر اوضاع سخت بود. از طرفی دشمنان خارجی به اذیت احباب مشغول بودند و از طرفی این فتنه داخلی باعث تضییع امر می‌شد. برخی از اصحاب که از پذیرش این رخدادهای دل‌ریز بسیار پریش گشتند، در دو مرحله اقدام به نابودی ازلیان کردند که این اقدام، سخت با روح امر بهائی مابینت داشت.^{۱۶} در زمره این اصحاب، نفوس بسیار مؤمنی قرار داشتند که سخت مفتون جمال ابهی بودند مانند، آقا حسین آشچی و نیز جناب سلمانی که از شعرای بسیار به‌نام بود.^{۱۷}

این واقعه سبب دستگیری بسیاری از اصحاب من جمله حضرت بهاءالله و حضرت غصن‌الله‌الاعظم گشت که باعث وهن به امر شد. به رغم این، بی‌گناهی حضرت بهاءالله معلوم و ایشان به محلّ خویش باز گشتند و در ضمن لوح بسیار معروفی به نام استنطاق تمام این وقایع را ذکر فرمودند. در بخشی از این لوح مطلبی موجود است که به فهم زمان لوح احتراق کمک می‌کند و نیز معلوم می‌سازد که لوح احتراق قبل از واقعه مزبور نازل شده بود؛ جمال ابهی در لوح مزبور، بعد از ذکر اعمال شنیعه سید محمد مجتهد اصفهانی و آقا جان بیگ و نیز رضاقلی، به لسان خادم‌الله می‌فرمایند:

امر به مقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر به سدّ باب از کلّ فرمودند و به هیچ وجه ملاقات از برای احدی ممکن نه؛ و برحسب ظاهر آنچه از مفتربات مشرکین و حیل مبغضین استماع می‌شد ابداً از مطلع اوامر الهی، امری ظاهر نه. تا آنکه یومی از ایام، در شهر رجب او شعبان، مکتوبی از جناب آقا سید ۱۱۰ قبل اکبر ابن اخ جناب آقای اسم الله م علیه من کلّ بهاء ابهه، لدی العرش حاضر. بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله رحمة للمخلصین و نعمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل. بعد از تنزیل آن لوح مبارک، افق این ارض تغییر نموده و به حمرة تمام ظاهر؛ و در هر یوم در ازدیاد بود. تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل؛ بعد از استماع آن، این عبد مطمئن شد که الحمدلله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده، بعضی آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقهتھار اهل نفاق. و صورت آن لوح مبارک این است قوله جلّ کبریائه: «ان یا اسمی المهدی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق و

الاشتیاق و نزلنا له ما يحدث به الشَّغف و الاحتراق فی حبِّ الله مالک یوم الطلاق، طوبی لمن یقرء و یتفکر فی ما نزل من لدی الله المقتدر القدر، بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق الی آخره انتهى»^{۱۸} این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه به این شأن استماع نموده، لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود. باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیاء در تزیاد بوده تا آنکه رضاقلی بستۀ کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آن را به فقرات کفرآمیز مخلوط نموده و به دست اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم. او آقا جان و سید محمد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل سلام قلم دادند. و به قسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس، جهره به شتم و بغضاء قیام نمودند و سید محمد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب برحسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از مابین اصحاب خارج، فرصت غنیمت شمرده با بعضی از اصحاب بنای مرآده و دوستی گذاشتند و این عباد ساکن و صابر ابدأ در این امور امری از مصدر امر صادر نه. متوکلاً علی الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غیب به عرصه ظهور چه جلوه نماید. تا آنکه در یوم اثنین ثانی عشر شهر ذی القعدة ساعت یازده از روز غوغا برخاست.^{۱۹}

و بعد به ذکر وقایع دستگیری حضرتشان و آنچه در جریان استنطاق پیش آمد، می‌پردازند. در بیان فوق، آشکارا به زمان دقیق نزول لوح احتراق اشاره شده است. در ماه رجب یا شعبان لوح احتراق نازل می‌شود و در ۱۲ ذیقعدة، یعنی تقریباً چهار ماه بعد، واقعه کشته شدن چند تن ازلی و استنطاق رخ می‌دهد. در تواریخ بهائی به رغم آنکه به این حادثه اشاره شده ولی در غالب اسناد، تاریخ دقیقی برای آن تعیین نشده است.^{۲۰} از معدود کسانی که به این تاریخ اشاره می‌کنند، فاضل مازندرانی است که این واقعه را در سال ۱۲۸۸ ه.ق. یا ۱۸۷۱ میلادی ضبط می‌کند.^{۲۱} بنابر این، سال نزول لوح احتراق معلوم می‌شود و آن سال ۱۲۸۸ ه.ق. می‌باشد، یعنی رجب یا شعبان سال ۱۲۸۸ ه.ق.

باید افزود که چهار رویداد، تقریباً به تسلسل روی دادند که شدائد سنوات نخست اقامت در عکا را نشان می‌دهند. نخست شهادت جناب بدیع در اواخر سال ۱۲۸۶ ه.ق. ۲۲ یا ۱۸۶۹ م. و بعد شهادت حضرت غصن‌الله‌الاطهر به تاریخ ۲۳ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۷ ه.ق. مطابق با ۲۳ ژوئن سال ۱۸۷۰ میلادی و بعد نزول لوح احتراق در رجب یا شعبان ۱۲۸۸ ه.ق. و بعد قتل ازلی‌ها در ذی‌قعدة ۱۲۸۸ ه.ق. ۲۳

همانطور که معلوم می‌گردد دو واقعه بسیار ناگوار یعنی شهادت جناب بدیع و نیز صعود غصن اطهر بسیار جانگداز بود، و افزون بر اینها، واقعه شهادت جناب اشرف و جناب ابابصیر نیز میان این دو شهادت کبری اتفاق افتاد ۲۴ و اینها تأثیر بسیار بر جمال ابهی نهاد. شاید این بیان در لوح احتراق خطاب به واقعه جناب بدیع و شهدای مزبور باشد که فرمودند: «قد تبلبل اجسادُ الاصفیاء علی ارض البُعد، این بحر قریب یا جذاب العالمین. ۲۵» افزون بر این، در لوح احتراق به شهادت غصن اطهر اشاره شده است، زیرا در همان لوح می‌فرمایند: «قد کسرت اغصانُ سدرةالمنتهی من هبوب اریاح القضاء، این آیات نصرتک یا منصور العالمین.» ۲۶ لذا نزول لوح احتراق در بحبوحه شدائد و فشارهای وارده بر امر بهائی بالخصوص جمال ابهی نازل شده است و رنگ قهرآمیز بودن آن به همین خاطر است. شدت بلایای وارده بر جمال ابهی در عکا به قسمی بود که به همین سبب، جمال ابهی آن را سجن اعظم نامیدند. ۲۷ هیکل مبارک در لوحی از زبان خادم‌الله می‌فرمایند که در ابتدای سجن عکا، یعنی دوره‌ای که مورد نظر ماست، اجازه معاشرت با دیگران را، ولو دلاک حمام باشد، نداشتند:

چنانچه در اول ورود این سجن را به سجن اعظم نامیدند و فرمودند بعد سر این ظاهر خواهد شد، قسم به آفتاب افق معانی بشانی امرالله در این ارض مرتفع شد که احدی از عهده ذکر علی ما ینبغی بر نخواهد آمد، و باب سجن مفتوح مع آنکه در اصل فرمان دولت، که عبدالعزیز صادر نموده بود این فقره بوده که احدی را نگذارید نزدیک شود، حتی دلاک را به جهت خلق رأس و غیره را نگذارند بدون ضابطیه ملاقات نماید، مع ذلک باب سجن بشانی مفتوح شد که اصحاب به هر دیار که اراده می‌نمودند من غیر سؤال و جواب سفر می‌کردند. ۲۸

و این أسر و حصر، به نوعی شد که حتی اجازه استحمام به جمال ابهی ندادند، در لوحی می‌فرمایند:

اخرجونا من ارض السَّرِّ و ادخلونا فی عکاء و آنها اخرب مدن الدنيا کلها فلما دخلت السجن اخذ بابه عبأد ما وجدوا رائحة الايمان من مصر الايقان، و ما مرّت على قلوبهم نسائم السبحان، قد قضت ثلثة اشهر متوالیات و مادخلنا الحمام كذلك ورد على الغلام من الذين كفروا بنعمة الله بعد انزالها تالله ما جزعنا عما ورد علينا و لانجزع بحول الله و قوته.^{۲۹}

به این مضمون که از اردنه ما را به عکّا نفی بلد کردند و عکّا خراب‌ترین شهرهای عالم است. چون وارد سجن عکّا شدیم، کسانی که ایمانی در دل نداشتند همه باب‌ها را به روی ما بستند. سه ماه گذشت و ما نتوانستیم به حمّام برویم و این چنین بر این غلام بلایا نازل شده است از طرف کسانی که بعد از نزول نعمت خداوندی^{۳۰} به آن کافر شدند. قَسَم به خدا ما از این بلایا فرج و جزع نکرده‌ایم و انشاءالله نیز نخواهیم کرد. به عبارت دیگر، سجن عکّا شدیدترین دوره حیات حضرت بهاءالله محسوب می‌گشت. این به قسمی بود که غصن اطهر خود را برای فتح باب لقاء و روزگار رخاء و البته برای حیات عالمیان فدا کرد.^{۳۱} همانطور که دیدیم بعد از شهادت غصن اطهر بود که لوح احتراق نازل شد و بعد از لوح احتراق بود که ابواب رخاء گشوده گشت.

پیش از این معلوم گشت لوح احتراق در ببحوحهٔ دسائس ازلی‌ها بالاخصّ دو نفر از آنان، یعنی سید محمد مجتهد اصفهانی و رضاقلی نازل شد. عمدهٔ نزول لوح مربوط به اعمال ناپسند اینان است. این اعمال از چشم جمال ابهی دور نمی‌ماند، ولی همواره سعی در ستر آن داشتند. هیکل اقدس بارها در الواح به کردار سوء اینان اشاره و از این بابت شکوه می‌فرمودند. در یکی از الواح که احتمالاً در همان دوران نازل شده است به این دسائس اشاره می‌فرمایند.^{۳۲}

گفته شد که لوح احتراق چهار ماه پیش از واقعهٔ استنطاق نازل شده است، یعنی چهار ماه پیش از آنکه پنج ازلی به دست اصحاب کشته شوند. جالب این است که کشتن ازلی‌های مزبور به فکر برخی از اصحاب رسیده بود. بعداً در این مقاله از آن یاد خواهد شد. ولی شدت ایداء ازلی‌ها به قسمی بود که دیگر طاقت از همه بُرید. به خصوص آنکه سید محمد و رضاقلی در ملاء عامّ به شرب خمر و لحم خنزیر مبادرت کردند و خود را به امر منتسب داشتند و این بر اصحاب بسیار گران آمد.^{۳۳} برای همین هفت نفر از اصحاب یعنی استاد محمدعلی سلمانی و استاد عبدالکریم خراط اصفهانی و نیز احمد کاشی با دو پسرش حسین و حسن و نیز آقاحسین آشچی و محمدجعفر یزدی به قتل سید محمد اصفهانی و میرزا رضاقلی و کج کلاه مبادرت ورزیدند. بعد از

قتل، گرفتاری عظیم برای جمال ابهی حادث شد. ایشان را به لیمان خواندند و به تفتیش پرداختند. جمال ابهی جریان استنطاق را از زبان خادم‌الله چنین می‌فرمایند:

لیله اولی حین صلوة عشاء بود که در مجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب. جمال قدم در صدر مجلس متکئاً جالس و ابدأً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس به شوراء و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که در محلّ دیگر تشریف ببرید... باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون این است که این سؤالات بشود و نوشته گردد. فرمودند انه اظهر من الشمس. مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظر فی فرمان الدولة الذی عندکم. بعد به کمال ملایمت عرض نمودند خود شما بفرمائید. اذا جلس هیکل العظمة مستویاً علی السریر و نطق بلسان القدرة و القوة اسمی بهاء الله و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثم توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریائه لو عرفتم لاسمعنا کم هدیر و رقاء العظمة علی غصن سدره الربانیة...^{۳۴}

این عمل، یعنی کشتن ازلی‌ها، آن هم به دست برخی از معاریف احبای الهی، سبب حزن عظیم جمال ابهی شد. مستمسک اینان در توجیه کرده خویش برخی از فقرات لوح احتراق بود که در خلال آن می‌فرمایند:

«قد قام المشرکون بالاعتساف فی کلّ الاطراف، این تسخیر قلم تقدیرک یا مسخر العالمین.»^{۳۵}

به این مضمون که مشرکون از همه اطراف به ستم قیام کرده‌اند، کجاست تسخیر قلم تقدیر تو ای تسخیرکننده عالمیان؟ و یا: «قد طالت الاعناق بالنفاق، این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین.»^{۳۶} مضمون این است که گردن‌ها به نفاق بلند شده است، کجاست شمشیر انتقام تو ای به‌هلاکت‌رساننده عالمیان. البته باید گفت که این فقط در لوح احتراق نبود که جمال ابهی از ظلم این نفوس شکوه می‌کردند، زیرا در چند لوح دیگر به اعمال شنیعه ایشان اشارت شده بود. این بیانات حضرت بهاء‌الله و البته مشاهدات عینی بود که دیگر طاقت برخی از محبّان حضرت دوست را طاق کرد و هفت نفر از اصحاب، بعد از نزول لوح احتراق صبر از کف دادند و از فرط شوق و

اشتیاق به حضرت حق، قصد کشتن مسیبان این ایذاء و اذیت را کردند. محتملاً آنان می‌توانستند به این فقرات بیان حضرت اعلی متمسک گردند و از آن، برای کرده خویش توجیهی بیابند که می‌فرمایند هر کس سبب حزن و اذیت من یظهره الله بپردازد باید او را معدوم نمود.^{۳۷}

با این همه، در اینجا این پرسشی مطرح می‌گردد که آیا این محمل‌ها و بهانه‌ها برای کشتن آن عده ظالم، موجّه است یا خیر. ضرورت طرح این پرسش از آن روست که در خدمات خویش به این روزگاران، قدری تأمل ورزیم و نصرت امر را آسان نگیریم. به زودی به جواب آن پرسش خواهیم پرداخت. اما در ابتدا باید به صورت و محتوای لوح نظری اندازیم تا به مددِ مدلولات لوح مبارک پاسخ مزبور قدری روشن‌تر گردد.

صورت و محتوای لوح احتراق

نکته قابل‌تعمّق آن است که سبک لوح احتراق به گونه‌ای است که آن را از سایر الواح دیگر ممتاز می‌سازد. لوح عمده شامل یک مقدمه و سه بخش اصلی و یک مؤخره است. متأسفانه بخش مقدمه لوح در بسیاری از نسخ چاپی وجود ندارد ولی همانگونه که فوقاً در لوح استنطاق آمد، این بخش در صدر نسخه اولیه لوح وجود دارد. از جمله معدود کسانی که به این مقدمه اشاره کرده است، حضرت فاضل مازندرانی است؛ می‌سزد تا این مقدمه، بار دیگر در اینجا نقل گردد:

*ان یا اسمی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثناء مولاہ و
عرفنا منه الشوق و الاشتیاق و نزلنا ما یحدث به الشغف و الاحتراق فی
حبّ الله مالک یوم الطلاق طوبی لمن یتفکر فی ما نزل من لدی الله
المقتدر القدیر. بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق...^{۳۸}*

در این مقدمه سبب نزول لوح و مخاطب آن آمده است و جالب این است که اهل بهاء را در همین مقدمه، دعوت به تفکر در مضامین آن می‌نمایند. این مقدمه، به رغم اختصارش، شامل نکات برجسته بسیاری است که در جای دیگر در باره آن توضیح داده خواهد شد. بعد از این مقدمه، متن لوح، شامل سه بخش اصلی می‌آید.

بخش نخست شامل استغاثه‌ای است که مظهر ظهور الهی به درگاه خداوند تقدیم می‌دارد و تقریباً هفتاد درصد متن لوح را شامل می‌گردد یعنی از جمله «قد احترق المخلصون» تا آخر جمله «قد بقی الغلام فی ارض جدباء، این غیاث سماء فضلک یا غیاث العالمین»^{۳۹} در این بخش

شأن مظهریت کاملاً هویدا است زیرا می‌فرمایند: «تری مشرق‌الآیات فی سبحات الاشارات این اصبع قدرتک یا اقتدار العالمین»^{۴۰} ظرافت کلامی حضرت بهاء‌الله در پایان‌دادن این بخش در ضمن کلمه غیاث آمده است که یادآور کلمه مستغاث است و مُراد از این کلمه مهلت ظهور من‌یظهره‌الله بر طبق آئین بابی بود. می‌دانیم که مستغاث و غیاث و مستغیث از اسماء الهی و آخرین اسم از کتاب‌الاسماء می‌باشد که حضرت باب به این نام، کتاب اسماء را ختم بخشیدند، کتابی که حاوی ۳۶۱ اسم الهی بود.^{۴۱} در این بخش از لوح احتراق، حضرت بهاء‌الله به عنوان مظهر ظهور، به خداوند عرض شکایت می‌فرمایند که مصائب وارد بر ایشان عظیم و فوق‌العاده است. غربت جمال ابهی چند بار تأکید می‌شود و ستم و ظلمی که بر او رفته است، یاد می‌گردد. مطلع ظهور محزون است و بر او افتراء زده‌اند. وی را از سخن‌گفتن باز داشتند و مقامش را نشناختند. این بخش از غم‌انگیزترین آثار جمال ابهی است که خون از چشم قاریء آن جاری می‌سازد.

بخش دوم از جمله «ان یا قلم‌الاعلی قد سمعنا ندائک الاحلی» شروع شده و به جمله «یا من بک ارتفع نوح‌العالمین» خاتمه می‌یابد که شامل تقریباً بیست و پنج درصد متن لوح می‌باشد و در اینجا شأن الوهیت آشکار می‌گردد. در اینجا خداوند می‌فرماید ای قلم‌اعلی ندای تو را شنیدم و بعد به تسلیت خاطر وی می‌پردازد. یکی از زیباترین و دلکش‌ترین بخش‌های ادبیات بهائی همین بخش از لوح احتراق است که فی‌الحقیقه منظر الهی را در وصف حضرت بهاء‌الله پدید می‌آورد. در این بخش جمال قدم در شأن الوهیت به صراحت می‌فرماید که مصائب برای اعتلاء امر ضروری است و بلاء در این مذهب، آئین دینداری است. مظهر ظهور، و بالتبع احبایش، برای تحمّل بلاء خلق شده‌اند، و باید امور را به خداوند تفویض کنند، بلکه باید از آن مسرور باشند.

بخش سوم که فقط پنج درصد لوح را شامل می‌گردد رجوعی است به همان شأن مظهریت که از جمله «قد سمعت ندائک یا محبوب‌الابهی» شروع و به جمله «ناظراً رضائک یا مقدر العالمین»^{۴۲} ختم می‌گردد. در این بخش، که کوتاه‌ترین بخش لوح است، حضرت بهاء‌الله در شأن مظهریت خویش، رسالتی را که [حضرت بهاء‌الله] در شأن الوهیت خویش مقرر می‌فرماید، می‌پذیرند. در این بخش سرّ فداء و رضاء و وفاء معلوم می‌گردد زیرا مظهر ظهور از این مقامات و جهی منور می‌یابد. این بخش به رغم اختصارش، وظیفه اهل بهاء را معلوم می‌دارد.

اما مؤخره لوح، که دیگر شأن مناجات ندارد، بازگشت به مخاطب لوح است و جمال ابهی به او می‌فرمایند:

ان یا علی قبل اکبر (= علی اکبر دهجی) ان اشکرالله بهذا اللوح الذی تجد
منه رائحة مظلومیتی و ما انا فیہ فی سبیل الله معبود العالمین. لو یقرؤه
العباد طراً و یتفکرون فیہ لیضرم فی کل عرق من عروقهم ناراً یشتعل منه
العالمین.^{۴۳}

مضمون این است که ای علی اکبر، به سبب نزول این لوح مبارک شکر الهی را به جا آور، لوحی که در آن بوی خوش مظلومیت من را می یابی. اگر همه مردم این لوح را بخوانند و در آن فکر کنند، در هر رگ از رگهای بدنشان آتشی برپا می شود که جهان و جهانیان را به آن مشتعل می سازند.

اما صورت لوح مبارک به گونه ای است که در میان سایر الواح نادرالظیر است. یکی از این وجوه نادر، آهنگ و وزنی است که در هر آیه آن تکرار می گردد. تمام آیات استفهامی است و با کلمه «آین» به معنای «کجاست» توأم است. این شباهت تا آنجا که نگارنده می داند، فقط در یکی دو لوح دیگر، آن هم به اختصار، وجود دارد. یکی از این الواح که در شأن مناجات نازل شده است، چنین است:

الاقدس الاعظم الابهی فسبحانک یا الهی قد احاطت المصباح اریاح الغلّ و
البغضاء این زجاجة حفظک یا حفاظ العالمین، و تری الوراق فی مخالف اولی
الفحشاء این شؤونات قدرتک یا قدار العالمین، تری المظلوم بین جنود الظلم و
النفاق این ظهورات سطوتک یا قهار العالمین. استلک یا من بیدک زمام
الموجودات بان تنصر احبائی و تخلّصهم من ایادی الظالمین من خلقک و
الفاجرین من بریتک ثم احفظ هذا السراج من انفاس الذین حرکتهم اهوائهم
علی شأن قاموا علی اطفاء نورک و اضلال خلقک ای ربّ خذهم بقدرتک ثم
اکف شرّهم بسلطانک انک انت الذی احاطت قدرتک و ظهرت سلطنتک و
انک انت علی کلّ شیء قدير.^{۴۴}

مناجات دیگری که فقط در دو آیه نخست خود شبیه به لوح احتراق است این است:

الاقدس الابهی، قد ظهر الاعتساف فی کلّ الاطراف این اسیاف جزائک یا
مجزی العالمین، قد حبس البهاء فی القبة البيضاء بما اکتسبت ایدی الاشقیاء
این ظهورات مواهبک یا سلطان العالمین استلک یا فاطر السماء...^{۴۵}

جالب این است که این دو فقره لوح نیز از لحاظ محتوا و سبک، احتمالاً در همان دوره عکاً نازل شده‌اند و همان مضامین را تکرار می‌کنند. به هر حال ریتم لوح احتراق آن را از سایر الواح ممتاز می‌سازد. نوعی سجع و جناس نیز در لابلای آیات لوح وجود دارد که لحن موسیقایی خاصی به آن می‌بخشد.

ابعاد اجتماعی و اخلاقی لوح احتراق

ابعاد اخلاقی این لوح و اعمال احباء با توجه به جنبه جامعه‌شناختی امر بهائی مستلزم بررسی دقیق است که در حوصله این مختصر نمی‌گنجد. اما با این همه، باید گفت که جمال ابهی بارها اهل بهاء را دعوت به تفکر در بلایا نموده‌اند و همواره از احباء می‌خواستند و می‌خواهند پیرو آئین اندیشه و تفکر باشند. خصوصاً در لوح احتراق سه بار خواننده را به تفکر دعوت می‌فرمایند؛ یکبار در همان ابتدای لوح: «طوبی لمن یتفکر فی ما نزل من لدی الله»^{۴۶} به این معنا که خوشا به حال کسانی که در آیات تفکر می‌کنند و بار دوم در وسط لوح، اتفاقاً در باره کیفیت نصرت امر مبارک، می‌فرمایند: «هل تری من ینصر نفسک او یتفکر فیما ورد علیها فی حبک» به این مضمون که ای خداوند آیا می‌بینی کسی را که تو را نصرت کند و در آنچه بر او وارد آمده است تفکر کند. و عاقبت در خاتمه لوح می‌فرمایند: «لو یقرؤه العباد طراً و یتفکرون فیه...» یعنی اگر کسی این لوح را بخواند و در آن فکر کند، مشتعل می‌گردد. اینکه جمال ابهی در یک لوح و سه بار، هم در ابتدا و هم در وسط و هم در انتهای آن، عموم اهل بهاء را به تفکر و اندیشه می‌خوانند، نکته بسیار دقیقی است. حال بی‌آنکه قصد قضاوت در احوال دیگران باشد، می‌توان این پرسش را طرح کرد که آیا هفت نفر از اصحاب که به قتل ازلی‌ها مبادرت کردند در کار خویش مُحق بودند یا خیر؟ آیا این عذر و بهانه که حضرت اعلی کشتن کسی را به سبب اذیت من یظهره‌الله، جایز دانسته‌اند، کافی دانست یا نه؟

نخست به این نکته خیر پردازیم. کتاب بیان با نزول کتاب اقدس نسخ شد، نزول کتاب اقدس پیش از اقدام اصحاب به این عمل زشت آغاز شده بود.^{۴۷} در کتاب اقدس قتل نهی شده است. حتی حکم مُدارا و عدم تعرض نیز آمده است: «لا یعترض احد علی احد و لایقتل نفس نفساً هذا ما نهیتم عنه فی کتاب»^{۴۸} مضمون این است که نباید کسی بر کسی اعتراض کند و کسی نباید کسی را بکشد، در کتاب الهی از اینگونه امور نهی شده‌اید. افزون بر این، برخی از آیات

کتاب اقدس دلالت بر عدم فساد می‌کند. بنا بر این، از این جهت توجیهی برای کُشتن افراد وجود ندارد.

این احتمال هست که کتاب اقدس هنوز به دست آنان نرسیده بود بالاخص که در انتشار آن قدری تأخیر رفته بود:

این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند، لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد.^{۴۹}

اما این دلیل نمی‌شد که اصحاب، برخلاف میل جمال ابهی عمل کنند و دست به قتل آن نفوس زنند. زیرا اگر آنان از کتاب اقدس خبر نداشتند، یقیناً از لوح سلطان مطلع بودند زیرا همانطور که از پیش نقل شد، قتل ازلی‌ها و نزول لوح احتراق مدتها بعد از واقعه صعود جناب بدیع و لوح سلطان روی داد. آنان مطمئناً میرزا بزرگ ملقب به بدیع را دیده بودند که در همان ایام ابتدائی ورود به عکا به محضر ابهی رسید و حامل لوح سلطان شد. لوح سلطان بارها در همان ایام استنساخ گشت و به دست عموم اهل بهاء رسید و احباء در کار تبلیغ از آن بهره می‌بردند. در لوح سلطان، جمال قدم اهل بهاء را از هر گونه عمل مفسده‌آمیز برحذر داشتند و سابقه این نهی عظیم را به ادرنه، بلکه بغداد مسبوق فرمودند، یعنی از همان دوران ادرنه و قبل تر یعنی بغداد، اهل بهاء را از این گونه اعمال تحذیر فرمودند، در لوح سلطان نازل شده است:

ذات شاهانه شاهد و گواهند که در هر بلد که معدودی از این طائفه بوده‌اند، نظر به تعدی بعضی از حکام نار حرب و جدال مشتعل می‌شد ولکن این فانی بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند و شهادت می‌دهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع ذلک احدی از حد خود تجاوز ننموده و به نفسی متعرض نشده، قریب پانزده سنه می‌شود که کل ناظرأ الی الله و متوکلاً علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارده شده صبر نموده‌اند و به حق گذاشته‌اند. و بعد از ورود این عبد به این بلد که موسوم به ادرنه است بعضی از اهل عراق و غیره از معنی نصرت که در کتاب الهی نازل شده، سؤال نموده‌اند، اجوبه شتی در جواب ارسال، یکی از آن اجوبه در این ورقه عرض می‌شود...

مقصود از نصرت این نبوده که نفسی به نفسی محاربه و یا مجادله نماید... لم یزل ارادة سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و مافیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات شوند... پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود. بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است به سیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شد لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند، این است مقصود از نصرت، ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدأ مرضی نبوده. ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا.^{۵۰}

با این تفصیل، معلوم شد که حضرت بهاءالله اینگونه کردار را که ناشی از فساد باشد، نمی‌پسندیدند و مایل بودند که اهل بهاء کینونت اصلاح و صلاح باشند. بر طبق تعلیم جمال ابهی سلاح به صلاح تبدیل شد. ممانعت حضرت ابهی مر عباد خویش را از هر گونه فساد، به دوره بغداد باز می‌گردد. بنا بر این هفت نفری که به قتل ازلی‌ها پرداختند از این منع شدید باخبر بودند ولی با این همه درست مخالف تعلیم حضرت حق عمل کردند. اینان که خودسرانه به این کار پرداختند و پندار خویش را بر گفته‌های خدا ترجیح دادند، اگر برای کار خویش به مشورت می‌پرداختند یقیناً جمال قدم آنان را از این کار باز می‌داشتند، درست همانگونه که در مورد حاجی عباس چنین کردند. حاج عباس یکی از بهائیان عرب و موسوم به ناصر (یا نصیر) بود که چون از عمل همان ازلی‌ها در عکا باخبر شد، به قصد ساکت کردن و کشتن آنان به عکا آمد. ولی همینکه قصد خویش را برملا کرد، جمال ابهی نه فقط کار او را تأیید نکردند بلکه وی را به بیروت باز گردانیدند.^{۵۱} در ضمن لوحی به این عمل او اشاره شده است:

هوالنصر، اشهد انک نصرت ربک و کنت من الناصرین، بشهادتی یشهد کل
الاشیاء هذا لهو الاصل لو انت من العارفين، ما تعلمه بامر و رضائه انه حق
النصر عند ربک العزیز الخبیر، ان اخرج ولا ترتکب ما تحدث به الفتنة.^{۵۲}

به این مضمون که اینکه تو قصد نصرت امر داشتی ما به آن گواهی می‌دهیم و به گواهی من همه چیز گواهی می‌دهد و این اصل نصرت است. هر چه به امر و رضای خدا انجام دهی این

نصرت است، پس به شهر خود باز گرد و فتنه ایجاد مکن. بنا بر این، هفت نفر مزبور، به احتمال بسیار زیاد از این واقعه باخبر بودند و می دانستند که جمال ابهی مایل نیستند که نصرت امرش با قتل و خونریزی توأم باشد. در لوح استنطاق می فرمایند:

والله المهيمن القيوم که ابدأ بر حسب ظاهر از مقرر امر صادر نشد و لازال
کلّ را از ارتکاب این امورات نهی می فرمودند و می فرمودند ان الکلّب ينيح
و الذئب يعوى، ان اترکوهما و لاتتعرضوا بهما و كانوا من الصابرين.^{۵۳}

از طرف دیگر، یکی از این هفت نفر، شخصی وجیه‌المنظر و بسیار مقربى بود به نام سلمانی که به شغل سلمانی مشغول و در عین حال، به خدمات جمال ابهی در ایام اقامت در بغداد و ادرنه قائم بود. او خود در موردی شاهد بود که جمال ابهی شخص وی را از اینگونه کارها باز می داشتند. قضیه مربوط به ادرنه می شود که در آنجا یحیی ازل، در حمام، استاد سلمانی را تشویق به قتل جمال ابهی می کند. او بسیار خشمگین می شود و همانجا قصد می کند که ازل را بکشد. ولی جلوی خویش را می گیرد و از حمام بیرون می آید. ولی توطئه ازل را به میرزا موسی کلیم و نیز حضرت عبدالبهاء و عاقبت به جمال ابهی عرض می کند و حضرت بهاءالله دستور می فرمایند که این راز را آشکار نکنند ولی او طاقت نمی آورد و این راز فاش می شود؛ و ازل که اینک رسوا شده بود، نیت خود را به جناب سلمانی نسبت می دهد.^{۵۴} بنا بر این خود جناب سلمانی می دانست که جمال ابهی ابدأ مایل به اینگونه اقدامات نبودند. با این وصف، درست مانند روزگار اندرنه که نتوانست مانع خویش شود و راز را فاش ساخت، در ایام عکا نیز نتوانست از کشتن ازلی‌ها به رغم ممانعت جمال ابهی باز ایستد.

عجب‌تر از همه این است که درست بیست سال پیش از این، بعد از شهادت حضرت اعلی، برخی از احباء به فکر انتقام افتادند و نابخردانه کوشیدند تا از عامل شهادت حضرت اعلی، یعنی ناصرالدین شاه، شاه جوان، به پندار خویش، انتقام گیرند. همین عمل آنان افزون بر آنکه بی نتیجه ماند، سبب واقعه دهشتناک «رمی شاه» گشت که عاقبتش این شد که جمال ابهی به سیاه‌چال طهران دچار آیند و بسیاری از معاریف امر بابی شهید گردند.^{۵۵} مدارائی که جمال ابهی با سلطان ایران در طی سالیان دراز کردند، معلول همین قضیه بود که ذهن سلطان با این عمل نسجیده مخدوش شد و باور ذهنی غلطی نسبت به امر مبارک یافته بود. یعنی آن عمل جاهلانه سبب تأخیر عقاب الهی نیز گشت و لااقل بهانه‌ای شد تا بیگناهان بسیاری نیز به قتل رسند.^{۵۶} شاید

این تجربه به وضوح آشکار می‌ساخت که احبّاء برای قتال و نزاع خلق نشده‌اند و کشتار با روح امر بهائی مباینت دارد.

از طرف دیگر حضرت بهاءالله خود را از این رفتار زشت اصحاب خویش، در قتل ازلی‌ها، بری کردند و آن، هنگامی بود که بعد از قتل ازلی‌ها، حکومت، ایشان را به استنطاق کشید و همینکه ارباب حکومت جمال ابهی را دیدند، گفتند آیا صحیح است که اصحاب شما به چنین مفاسدی پردازند؟ جمال ابهی فرمودند اگر یکی از سربازان شما قانون شکنی کند شما را باید مسئول دانست و از شما بازخواست نمود؟^{۵۷}

در اینجا معلوم است که حضرت بهاءالله این رفتار را زشت می‌دانستند و برای اهل بهاء نمی‌پسندیدند و در عین حال معلوم می‌کرد که فی الواقع چه عملی سبب ذلت جمال ابهی می‌شد، زیرا در بسیاری از الواح به این مورد اشاره می‌فرمایند که اعمال احبّاء بیش از ضرر اعداء سبب ذلت امر می‌گردد:

اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الارض به ردای
ایمان مزین بودند.^{۵۸}

بعد از این واقعه در بسیاری از الواح به صراحت نازل شد که سجن علت ذلت جمال ابهی نیست بلکه عمل احبّاست که امر الهی را ذلیل می‌کند و ضرر مستقیم به جمال ابهی راجع می‌گردد:

لیس ضرری سجنی بل عمل اللذین ینسبون انفسهم الی و یرتکبون ما ناح به
قلبی و قلمی.^{۵۹}

مضمون بیان مبارک این است که سجن من، ضرری برای من ندارد بلکه آنچه سبب ضرر من است عمل کسانی است که خود را به من منسوب می‌دارند و مرتکب کاری می‌شوند که فغان از قلم و قلب من بلند می‌گردد. و در لوحی دیگر:

لیس ذلتی سجنی لعمری انه عزّ لی، بل التلّة عمل احبّائی الذین ینسبون
انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم من الخاسرین.^{۶۰}

مضمون این است که زندان شدن من سبب ذلت من نیست، بلکه برعکس، برای من عزت نیز هست، ذلت حقیقی برای من، عمل احبّای من است که خود را به ما منسوب می‌دارند و در عمل تابع شیطان می‌شوند، بدانید که اینان در خسران می‌باشند. این گروه از احبّاء ترجیح دادند آن طور که خود صلاح می‌دانند به امر خدمت کنند، ولو آنکه مرضی مخدوم حقیقیشان نباشد. شاید برخی بگویند که آنان از این همه نصائح قلم اعلی بی‌خبر بودند ولی آیا از لوح احتراق نیز اطلاعی

نداشتند؟ لا اقل مستمسک آنان بخشي از همان لوح احتراق بود که مظهر ظهور می فرمایند «قد طالت الاعناق بالنفاق این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین» و اینان خود را سیف انتقام حق می دانستند، ولی نکته این است که آیا آنان در قرائت لوح احتراق، یعنی همان لوحی که محمل اعمالشان شد، قدری فکر کردند؟ کافی بود آنان به بخش دوم لوح احتراق مراجعت کنند که در آن به مراتب صبر و سکون و استقامت اشاره شده بود، صبری که مظهر ظهور و اجابش در مواقع بلا باید به آن رفتار می کردند. گوئی که بخش اول لوح احتراق از زبان همه ماست که چون به سختی و گرفتاری دچار می آئیم، به حق شکوه می کنیم تا حق ما را بازستاند و از مظلوم دفع ظلم کند و از ظالم انتقام بگیرد. بخش دوم لوح احتراق سخن خدا به اجاب است که سکون پیشه کنید و از سختی مترسید زیرا شما نه برای انتقام و جدال بلکه برای صبر و استقامت آفریده شدید، بلکه از سختی ها در راه خدا شکوه مکنید و صبوری کنید. به این بخش دوم لوح احتراق باید بسیار توجه کرد زیرا درست شبیه به قصیده عز و رقائقه در مراتب سلوک است، و جالب این است که قصیده عز و رقائقه نیز مانند لوح احتراق، مکالمه میان دو شأن مظهریت و الوهیت جمال ابهی است. در لوح احتراق سه بخش ولی در قصیده عز و رقائقه چهار بخش به این حالت اختصاص یافته است. در بخش دوم لوح احتراق می فرمایند:

لو لا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك... لو لا البلية كيف اشرفت شمس
اصطبارك... لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين... ما
احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل النفاق و اشتياقك بالله يا عشق
العالمين... بوحدتك اشرفت شمس التوحيد و بغربتك زين وطن التجريد
ان اصطبر يا صبر العالمين، قد جعلنا التلة قميص العزة و البلية طراز
هيكلك يا فخر العالمين، ترى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا
ستار العالمين، اذا رأيت سيفاً ان اقبل، اذا طار سهم ان استقبل يا فداء
العالمين.^{۶۱}

به این مضمون که اگر سردی قساوت نبود چگونه حرارت بیان تو آشکار می گشت، اگر بلیت نبود چگونه آفتاب صبوری تو عیان می شد، از اشرار جزع مکن، تو برای صبر آفریده شدی، ای صبر عالمیان، چقدر شیرین است ظهور تو از افق ميثاق، آن هم میان اهل نفاق، و چقدر دلنشین است اشتیاق تو به خداوند، ای عشق عالمیان. به تنهایی تو آفتاب توحید برآمد و به غربت تو، وطن تجرید مؤنس یافت، صبوری کن صبوری، ذلت را پیراهن عزت مقرر داشتیم و برای تو لباسی از

بلیت و سختی دوختیم ای فخر عالمیان، اگر قلوب از بغض پُر است، تو چشم‌پوشی کن، تو بگذر ای ستارِ عالمیان. چون شمشیر کین دیدی، سینه سپر کن و چون تیرهای دشمنی پُران یافتی، به جان، مشتاق تیرها شو، ای فدای عالمیان.

آیا اهلِ بهائی که این فقرات از لوح احتراق را می‌خوانند بیشتر به مظلومیت حضرت بهاء‌الله پی نمی‌برند و بر احوال مظهر حقّ بیش از پیش آگاه نمی‌شوند و به وظیفهٔ خویش وقوف نمی‌یابند؟ آری، می‌یابند، مشروط بر آنکه فکر کنند. بسی حیرت‌انگیز است که در خودِ لوح احتراق، درست در جایی احباء مأمور به تفکرند که بحث از نصرت امر الهی است: «هل تری من ینصر نفسک ان یتفکر فی ما ورد علیها فی حبک، اذا توقّف القلم یا محبوب العالمین.»^{۶۲} به این مضمون که ای خداوند آیا می‌بینی کسی را که به نصرت تو قیام کند یا در آنچه بر مظهر ظهور به سبب محبت تو وارد آمده قدری بیندیشد، در اینجا قلم توقّف کرد. توقّف قلم از چه روی است؟ شاید منظور جواب نفی به پرسش بود یعنی خیر! کسی یافت نمی‌شود که فکر کند و نصرت نماید. اما به نظر می‌رسد توقّف قلم بیش از آنکه این بار منفی را داشته باشد، به این معناست که قلم می‌دانست برخی از احباء با عمل زشت باعث ضرر مظهر ظهور می‌شوند اما همهٔ احباء از این دسته نیستند، لذا در ارائهٔ پاسخ توقّف کرد.

بلی، توقّف قلم شاید به این سبب است که احبائی که سر آن دارند تا به خدمت حقّ کوشند، باید اهل فکر و تعمق باشند. خدمت را نمی‌توان ساده انگاشت و نباید نیز چنین کرد. برای هر فرد بهائی به هنگام قرائت لوح احتراق باید این پرسش پیش آید که خطای آن احبائی که کشتند و باعث ضرر جمال ابهی شدند، کجاست. از طرفی آنان کوشیدند تا دشمنان امر را از میان بردارند ولی از طرفی دیگر این خدمت را به قیمت زیر پا نهادن تعالیم اساسیهٔ امر بهائی صورت دادند که بیش از آنکه در نیتشان چنین باشد، ناشی از نحوهٔ تفکر و یا، به عبارت بهتر، بی‌تفکریشان بود. نمی‌توان به هر اسبابی، ولو به ظاهر موجّه، به خدمت امر پرداخت تا چه رسد به اسبابی که با روح امر بهائی منافات دارد. اما اینک این پرسش مهمّ مطرح می‌گردد که مرز میان خیانت به ظاهر خدمت با خدمت مقبول خدا کجاست، و البته شاید پرسش مهمّ‌تر این است که چه مرجعی تعیین این مرز می‌کند؟

طُرُق خدمت گوناگون است، ولی روح خدمت یکی است. شاید روشن‌ترین مرز خدمت حقیقی با اعمالی که ظاهراً خدمت است ولی هیچگونه جایی ندارد، همانا آن است که نباید با روح تعالیم بهائی و احکام الهی مباین باشد. چطور می‌توان دستور صریح لوح سلطان را که خطاب به احباء

است مبنی بر آنکه «ان تقتلوا فی رضاه خیر لکم من ان تقتلوا» نادیده گرفت. می‌فرماید اگر کُشته شوید بهتر است که بکشید، و بارها تعلیم یافته‌ایم که حیات و ممات، هم ظاهری است و هم باطنی. اگر آن اصحاب که ازلی‌ها را کشتند، به قتل جسمانی دست یازیدند، اینک ما را باید به عبرت آورد که مبادا خدمتی نمائیم که به قتل ارواح و آنفس بیانجامد، زیرا اینک خوب می‌دانیم که نباید جسماً کسی را کُشت، ولو دشمن کینه‌توز امر باشد؛ اینک خوب می‌دانیم که دستِ قاتل را باید بوسید ولی باید بر این تعلیم بیافزاییم و مُراقبِ روح و نفس دیگران باشیم. چقدر این نکته لطیف در باره مخاطبِ همین لوح، یعنی لوح احتراق، مصداق دارد، زیرا سید مهدی دهجی که شاهد عمل منفور اصحاب در آن واقعه بود، در لوحی که خود مخاطبش بود، هرگز نیندیشید و به ذهنش خطور نکرد که ممکن است زمانی نه چندان دور، خود به همان عمل، اما این بار، به قتلِ روحِ عباد خواهد پرداخت؛ او ناقض شد. شاید این عمل او - که از نظر او خدمت محسوب می‌شد - روی اصحابی که ازلی‌ها را کُشتند، سفید نمود. کدام شرم‌آورتر است، قتل جسم یا کُستن روح؟

اما مرجع تعیین این مرز، همانی است که در لوح احتراق سه بار تأکید شده است و آن تفکر در آیات است، تفکر و اندیشه از صاحب وجدانی بیدار. این تفکر برای آنکه با عقل‌گرایی زمانه تفاوت یابد، در آئین بهائی به نام خرد درآمده است و اصطلاح جاودانه برازنده «حکمت» را ساخته است. حکمت پیش از امر بهائی، اطلاق به راه دانائی یا فلسفه می‌شد، اما اینک پیراهن زبینه خادم است. جالب این است که در لوح حکمت (دقت در نام لوح کنید که به قلم حضرت بهاءالله تسمیه شده است) که اتفاقاً نزولش اندکی پس از لوح احتراق صورت گرفت، به این جنبه خدمت اشاره شده است:

من قام لخدمة الامر له این یصدع بالحكمة و یسعی فی ازالة الجهل عن
بین البریة.^{۶۳}

مضمون این چنین است کسی که به خدمت امر قیام می‌کند می‌سزد که حکمت را ملازم باشد و در نابودی نادانی مردم بکوشد. بنابر این، خادم امر بهاء، فرهیخته است و فرزانه و بصیر، حکیم است و دانا و خبیر. او با خدمتش بر آگاهی مردمان می‌افزاید و از شعورشان نمی‌کاهد. به بهانه مصلحت امر، به تحمیق مردم نمی‌کوشد؛ زیرا مصلحت، نامی است که سیاستمداران عصرِ روشنگری و میراث‌خوران ماکیاولی بر زبان می‌رانند تا به دور از اندیشه فرزائگان که به نور فراست می‌نگرند، پرده‌ای بر جهل خویش کشند. خدمت جسمی است که روحش حکمت و تفکر

است و اگر از این روح باز ماند، درخور سیاستمداران نابکار است و البته، امر بهائی را با سیاست نسبتی نیست. اینها را با تعمیق در لوح احتراق می‌توان یافت.

اگر اصحاب مزبور لوح احتراق را درست می‌خواندند و در مطاوی آن درست فکر می‌کردند، دیگر آیه «قد طالت الاعناق بالنفاق» را بهانه کار خویش نمی‌کردند. چون درست تعقل نکردند و معنای آیات را نفهمیدند، آن شد که دیدیم و آن کردند که دریافتیم. خود هیکل اطهر معنای آن را در ضمن لوحی معلوم فرمودند:

به لسان پارسی ندای الهی را بشنو، امروز باید دوستان طراً به اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمة الله و ابقاء نفوس است، مشغول گردند، رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیبیه مقامش از جمیع اعلی و اقدم بوده و هست. بگو ای دوستان لعمرا لله جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک دماء و اعمال خبیثه کلّ نهی شده نهیاً عظیماً فی کتابه العظیم، بلی از قبل بعضی از بیانات نظر به طغیان حزب شیعه از قلم مطلع نور احدیه نازل شده مثل آنکه در یک مقام فرموده قد طالت الاعناق بالنفاق، این اسیاف انتقامک یا قهار العالمین، مقصود از امثال این عبارات اظهار کثرت خبائث معرضین و منکرین بوده، ظلم متعدین به مقامی رسید که کلّ دیده و شنیده‌اند باری قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن اعظم مشرق و ظاهر است ابدأ اراده جمال قدم نزاع و جدال و مایتکدر به القلوب نبوده و نیست به الواح رجوع نمائید... اذکروا العباد بالخیر و لا تذکر و هم بالسوء و بمایتکدر به انفسهم، ذکر سوءهم در این سنه (۱۳۰۶ ه.ق.) نهی شده.^{۶۴}

شاید به همین سبب بود که از این پس، هر جا در لوحی از الواح، کلمه‌ای نازل می‌شد که ممکن بود سبب سوء تعبیر گردد، خود به تشریح آن می‌پرداختند.^{۶۵} حال که معلوم شد که باید در الواح دقت کرد و تفکر، و با ذکر این نکات که برشمردیم، آیا می‌توانیم معنای دقیق این آیه را بفهمیم که در لوح احمد نازل شده بود: «و کن کشعلة النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحتبائی»؟

اوصاف زمانه در لوح احتراق

قدری تقلیل‌گرایی^{۶۶} خواهد بود که لوح احتراق را فقط مربوط به آن دوران خاص اولیه اقامت در عکاء بدانیم. با قدری تعمق در لوح احتراق می‌توان دریافت که برخی از توصیفات که جمال ابهی از زمانه به دست می‌دهند، بیش از آنکه شکوه ایشان از اعمال چند نفر ازلی بوده باشد، شکایت از مردم روزگار در تمام دنیا بوده است. فقرات زیر در بخش نخست لوح توصیف اخلاق زمانه است: «قد اخذت البرودة كل البرية»^{۶۷} به این مضمون که سردی همه مردم را فرا گرفته است؛ «قد احاطت الظلمة اكثر الخليفة» یعنی سیاهی همه مخلوقات را احاطه کرده است؛ «قد اخذ الهم كل الامم» به این مضمون که غم و اندوه همه ملل را اخذ کرده است؛ «قد اخذ الحرص من في الابداع» یعنی حرص همه آفرینش را اسیر خود ساخته است؛ «قد اخذت سكرات الموت كل الآفاق» مضمون کلام این است مرگ و نیستی بر همه آفاق چیره شده است؛ «قد تتغير اكثر الوری، من سكر الهوی» مضمون گفتار این که اکثر مردم از مستی هوی و هوس مدهوش و بیهوشند؛ «قد غشت الظنون و الاوهام اكثر الانام» به این مضمون که وهم و پندار واهی بر همه آدمیان مستولی شده است؛ جمله اینها نشان می‌دهد که مدّ نظر هیكل اطهر بیش از آنکه معطوف به جریانات عکاء بوده باشد، ناظر به همه عالم است و فراتر از آنکه فقط به زمان جمال قدم ناظر باشد، توصیف عصری است که اگر چه به ظاهر در قرن نوزدهم می‌زیست ولی ریشه‌هایش به قرون قبل باز می‌گشت و تا قرن بیستم ادامه می‌یافت. از میان همه مندرجات لوح احتراق، به اختصار، اکتفاء به ذکر یکی دو نکته خواهد شد.

یک نکته الحاقی

در بیان جمال ابهی در لوح احتراق، ذکر از سكرات موت شده است. یکی از معانی سكرات موت، سایه مرگی است که بر همه شئون بشری سایه افکنده است. سكرات موت برای اهل بهاء آشناست، بلاخص در باره انظمه کهنه عتیق که می‌بایست رو به زوال نهند تا نظم بدیع از ویرانه‌های آن سر برون کشد. حضرت ولی‌امرالله در تویق قد ظهر يوم الميعاد مورخ ۱۹۴۱ م. بیانی می‌فرمایند که مضمونش این است:

ما در عصری زندگی می‌کنیم که اگر بخواهیم به طور صحیح آن را توصیف کنیم عصری است که در آن آثار دو سانحه عظیم دیده می‌شود: سانحه اول سكرات موت نظمی را نشان می‌دهد که فرسوده و غافل از خدا شده و با

لجاجت تمام با وجود علائم و اشارات یک ظهور صدساله (منظور زمان نزول توفیق مبارک است) نخواسته است وضعیت خود را با دستورات و مبادی آن دیانت آسمانی وفق دهد. سائحه دوم درد زه نظم جدیدی را اعلام می‌دارد که ملکوتی و متضمن نجات و فلاح عالم است.^{۶۸}

این سكرات موت همه جنبه‌های این نظم عتیقه بایه را فرا گرفته است و چاره‌ای جز نابودی ندارد. در توفیق ظهور عدل الهی به تاریخ ۱۹۳۸ م. می‌فرمایند:

عالم وجود که در اثر عروض امراض هائله مهلکه و اغراض مظلمه نفسانیه در پرتگاه فنا و اضمحلال قرار گرفته، اکنون خود را در شدیدترین مراحل حیات و حساس‌ترین دقایق تاریخ، با ظهور و اعتلاء امر بدیع الهی مواجه می‌یابد.^{۶۹}

حضرت ولی‌ام‌الله در توفیقی دیگر به صراحت می‌فرمایند که در آستانه عصری به سر می‌بریم که اضطرابات و تشنج‌اتش هم نماینده سكرات موت نظمی کهنه و فرسوده است و هم حالیک از درد زه نظمی بدیع و جهان‌آرای الهی است.^{۷۰} نباید گمان کرد که سكرات موت محدود به همان زمان حضرت ولی‌ام‌الله متوقف ماند چه که هنوز در شروع قرن بیست و یکم بیت‌العدل اعظم به تداوم آن اشاره می‌فرمایند.^{۷۱} برای درک ظلمتی که همه جا را فرا گرفته است، می‌بایست به فرمان جمال ابهی قدری به بنیان‌های تمدن نوین تفکر کنیم، دنیای مدرنی که از قرن پانزدهم میلادی تا ورود جمال ابهی به عکا راهی سخت و دشوار را طی کرده بود. همزمانی وقایعی که در ایران، موطن جمال ابهی، مهدام‌الله رخ می‌داد با رخدادهایی که در مهد تمدن غربی، در اروپا شکل می‌گرفت، عبرت‌آموز است. درست در زمانی که مارتین لوتر انقلاب عظیم برپا کرد^{۷۲} و به قصد احیاء دینی، بر علیه بنیادهای مذهبی اسقفان کاتولیک شورید و مآلاً توجه را از مسائل مذهبی به مسائل دنیوی معطوف کرد^{۷۳} و کوشید تا برای فهم درست دین، به عقل روی آورد و سیاست را از حوزه دین خارج کرد، درست در همین زمان، در ایران عصر صفوی برعکس، سیاست به آغوش مذهب پناه بُرد و سیاستمداری فقیهان آغاز شد، آخوندهائی که از عمق وجودشان، کریمه «نحن احق بالملک» برمی‌خاست.^{۷۴} اروپائیان کوشیدند تا دست از خرافات مذهبی بشویند، و در عوض، ایرانیان تا گردن در منجلاب گزافه‌های مذهبی فرو غلطیدند. هنگامی که دکارت^{۷۵} و اسپینوزا^{۷۶} کوشیدند تا به عقل و علم حتی فلسفه را اعتلاء بخشند، ملاصدرا و میرداماد در ایران حکمتی تأسیس کردند که فلسفه را در بطن دین موهوم فرو برد.

همان زمان که در غرب و مهد تمدن، دیوید هیوم و کانت و هگل کوشیدند تا چشم مردم را به عقل باز گشایند، نادر افشار و آقا محمد خان قاجار مشغول کور کردن مردم ایران بودند.^{۷۷} میانه‌پرده کریم‌خان را می‌توان با ظهور عارفان مسیحی در آن زمان برابر دانست. درست آن زمان که فرانسویان برای برپائی حقوق خویش و حقوق بشر انقلاب می‌کردند تا آزادی را به بهای خون به چنگ آورند، در ایران، استبداد مذهبی با استبداد سیاسی دست به دست هم دادند تا بر گرده مردم طوق اسارت اندازند. دانشمندان غربی مشغول کشف تازه‌های علم بودند و خردمندان ایرانی - اگر بتوان نام خرد بر آن گذاشت - مشغول نوشته‌ شرح لمعه و تدریس فقه بودند.^{۷۸} و به تعبیر ملیح جمال ابهی بهترین دست‌آورد علمیشان این بود که ببینند مقام جبرئیل بالاتر است یا قنبرعلی.^{۷۹} به جای تساهل و تسامح که در کلیه شئون در اروپا مطرح بود،^{۸۰} در ایران تعصب جای تدین گرفت. سال ۱۸۴۸ م. که اوج انقلابات مردمی بر کسب حقوق خویش در اروپا به شمار می‌آید،^{۸۱} در ایران مشغول محاکمه حضرت باب بودند و ریشخند بر پیامبر خدا را طراز دادگاه‌های خویش شمردند. به راستی، درست در سپیده‌دمان علم و عقل، که آفتاب تمدن در غرب تابید، و جمال ابهی از سر انصاف به آن گواهی دادند،^{۸۲} شب تاریک حماقت، و ظلمت ظلم، بر ایران چیره گشت، که بارها در الواح به مذمت آن پرداختند. به راستی قیاس ایران و غرب، قیاسی است مع الفارق.

اما غربیان این همه را آسان به چنگ نیاوردند، اینک دیگر به هیچ وجه عقل آدمی، شئون مذهبی را بر نمی‌تابید.^{۸۳} با رفتن مذهب - ولو شکل خرافی آن - از میان مردم، گوئی اخلاق و ایمان را نیز با خود برد. اوج درخشش صنایع غرب توأم شد با تاریکی اخلاق و هرزگی. اگر غربیان به نور علم و عقل مستظهر شدند اما اینک روشنائی ایمان و دین دیگر دیده نمی‌شد و از این بابت در دل روز، مایه‌های تاریکی حقیقی جان می‌گرفت. اما در ایران هم شب تاری نادانائی حائل بود و هم قیر سیه‌فام دنائت اخلاقی. اگر غربیان دچار یک بلیه شدند، ایرانیان با بلیات افزونتر روبرو بودند. غربیان این جهان را به نفی جهان بعد، پذیرفتند و حماقت ایرانی، سبب شد که مردمش خسارالدنیا و الآخرة شدند. این است که جمال ابهی می‌فرماید: «قد احاطت الظلمة اکثر الخلیفة».

اما اگر ایرانیان در خواب غفلت، کابوس تجدّد و سنت می‌دیدند، اهل غرب خود، به مدد عقل بیدار بودند و دریافتند که در تمدنشان نقصان نیز هست. درست در زمانی که امر بابی به سال ۱۸۴۴ م. در آسیای سراسر ظلمت و جهل به دنیا آمد، فردریک نیچه فیلسوف شهیر آلمانی و

البته وارث حکمت جاودان ایمانوئل کانت و هگل و آرتور شوپنهاور^{۸۴} نیز در اروپای مُدرن پا به عرصه حیات گذاشت و درست در زمانی که جمال ابهی به عکّا تبعید گشت و مقارن با نزول لوح احتراق، آثار نیچه نیز چاپ و منتشر گشت. او درست در همین زمان، یعنی ۱۸۷۲م، به چاپ زایش تراژدی پرداخت.^{۸۵} وی در سراسر آثار خود برخلاف بسیاری از متفکران عصر خویش، که غریب روشنگری و پیروزی بر می‌آوردند، به آن سیاهی که همه عالم بالاخص ملل متمدن را فرا گرفته است، اشاره کرد و بر آن تاخت و شاید به همین سبب است که او را پُست‌مُدرن قلمداد می‌کنند.^{۸۶} نخست او بر عقل‌باوری عصر روشنگری خویش که فیلسوفان و دانشمندان علمدار آن بودند تازید و تأکید بر عنصر عقل را با نادیده‌انگاشتن عنصر عشق و محبت یکی از دشواری‌های عصر مدرن یافت. شدت هجوم وی بر عقل‌باوری چنان بود که بوی نیهیلیسم از آثار او می‌وزید.^{۸۷} چقدر جالب است که نیچه در همان زمان غریب مرگ خدا را در کتب خویش اعلام کرد و باعث جنجال بسیار شد، ولی می‌توان گفت که مرگ خدا، در اصل، مرگ انسان کامل و انسانیت بود و این شاید همانی باشد که جمال ابهی در لوح احتراق فرمودند: «قد اخذت سكرات الموت كلّ الافاق، این رشحات بحر حیوانک یا حیاة العالمین.» مرگی که همه آفاق را فرا گرفت، آدمی را کُشت، و اگر انسان است که مرده است، دیگر خدائی بر این انسان، معنا ندارد، مرگ آدمیت است که نیچه اعلام کرد و رنگ مرگ خدا داشت.^{۸۸}

هم‌عصر وی، یعنی سورن کی یرکه گور، به سال ۱۸۴۰م. با توجه به عنصر فرتوت مذهب مسیحی دریافت که دیگر نمی‌توان به مسیحیت برای نجات عالم دل بست. او درست پیشگویی می‌کرد که «اروپا ظاهراً به سوی اضمحلال کامل رهسپار است.»^{۸۹} آشی که در مطبخ عقلای روزگار پخته شد و بر سر میز شاهان و سیاستمداران میل گشت، عاقبت سبب سوء هاضمه شد و به صورت جنگ‌های پی در پی، اوراق تاریخ را آلود.^{۹۰} عجباً که دو تا پنج سال قبل از نزول لوح احتراق، الواح ملوک و سلاطین نوشته شد و به دست صاحبانش رسید. در آن الواح، هرگز از صاحبان قدرت، استخلاص خویش را تقاضا نفرمودند بلکه برعکس، استخلاص شوکت‌مندان سیاست را از بندگی آز و حرص و بلاهت خواستند. این جمله لوح احتراق از همین روی است که: «قد اخذ الحرص من فی الابداع.» حرصی که همه مردم را فرا گرفته بود، گریبان اهل سیاست را به شکل مسابقه تسلیحاتی گرفت و مگر این همانی نبود که در لوح ملکه ویکتوریا به مصارف باهضة تسلیحات نامیده شده بود و آنان را به صلح اصغر می‌خواند؟^{۹۱} اما این ملوک عالم بی‌اعتناء از الواح حضرت بهاء‌الله گذشتند و دود عمل خویش را به چشم فرزندانشان پسندیدند. اما این

سلاطین یک قدم از سلطان ایران پیش تر بودند، زیرا او سفیرِ خدا، حاملِ پیغام را کُشت. عمل پادشاه قجر، در مقایسه با کردار زمامداران غربی، نمادی است از روحیهٔ سیه‌گون و نگون‌بخت ایرانیان در برابر روحیهٔ برآمده از عقل‌مداری عصر روشنگری.

اما اینک عصر روشنگری به عصر ماشینیسم مبدل می‌شد و ماشین‌گرایی خود به حکومت تکنولوژی منجر گشت. اگر دغدغهٔ فیلسوفان روشنگری بحث معرفت‌شناسی بود و توجهٔ دورهٔ رمانتیک به عقل معطوف گشت، اما اینک فکر فیلسوف قرن بیستمی مانند مارتین هایدگر را افزون بر اینها، تکنولوژی نیز به خود مشغول داشت.^{۹۲} مشکلات دنیای مدرن بیش از آن شد که می‌پنداشت و عجا که خود اهل غرب بر نقد دنیای مدرن کوشیدند، بگذریم از افراط پُست‌مدرنیسم که برخی از بهترین آنان نیز خود نمی‌دانند که چه می‌گویند^{۹۳} ولی آنانکه از سر انصاف به مدرنیسم پرداختند، آن را ناقص یافتند و سعی بر اکمالش نمودند. یورگن هابر ماس مدرنیسم را پروژه‌ای ناتمام می‌داند که به راستی باید امید داشت که عاقبتش - عاقبت جهان مدرن - خیر گردد.^{۹۴} اما آنچه بدیهی است این است که نمی‌توان دنیا را بدون ایمان نگاه داشت، چه که اگر ایمان حقیقی نباشد، شأن و جلال آدمی فرو می‌ریزد و عاقبت هنرش آن می‌شود که مارس دوشان ظرف ادرار را به تماشا گذاشت^{۹۵} و به شهرت دست یافت؛ یعنی او نیز می‌خواست سیاهی اخلاقِ آدمی و بی‌هویتیِ عصرِ خویش را نمایش دهد؟^{۹۶} هنگامی که ایمان حقیقی فرو نشیند، اخلاق هرزگی جای عفاف و پاکدامنی را می‌گیرد و آدمی، ولو پا به کره ماه می‌گذارد، در اخلاق نمی‌تواند به فراتر از اخلاق جنسی برتر رود. آیا این تعبیر جمال ابهی در لوح احتراق گویای احوال این انسان نیست: «قد بلغت الذلّة الی النهایة این آیات عزّتک یا عزّ العالمین.» این جهانی که در آن عقلِ معطوف به سکولاریزم، خدای دنیای مدرن محسوب می‌گشت، و اینک خود به افسردگی و ناتوانی چنان فرو غلطیده است که مظاهرش چون فلسفه در اضطراب است و بحران،^{۹۷} و تمسّک بیش از حدّ به آن سبب حزن و اندوه و بیماری‌های فراوان شده است، آیا مصداق این بیان مبارک در لوح احتراق نیست: «قد اخذ لهم کلّ الامم این اعلام ابتهاجک یا بهجة العالمین»؟

این همه از آن روی گفته آمد که لوح احتراق را باید به دقتی بیش از این خواند که تاکنون خوانده‌اند، بلکه می‌بایست آن را احوالِ روزگارِ خود دانست. آیا به حقیقت، وقتی می‌خوانیم که جمال ابهی بزرگترین نالهٔ خویش را ممنوعیت از گفتار می‌دانند و می‌فرمایند: «ترانی ممنوعاً عن البیان من این تظهر نغماتک یا ورقاء العالمین» به فکر فرو نمی‌رویم که دیگر کسی را از

سخن گفتن باز نداریم؟ مانع ابراز عقاید نگرديم و از گفتن حقيقت نهراسيم؟ دردی است جانکاه که مظهر ظهور، جمال ابهی نیز از آن بی نصیب نماند، و آن، محرومیت از آزاد اندیشیدن و آزاد سخن گفتن است؛ باشد آنان که از این موهبت برخوردارند، دیگران را نیز از آن نصیب بخشند. از آنان که به شجاعت حرف خویش را می‌زنند، نباید ترسید بلکه باید دلگران آنانی شد که بر دهان می‌کوبند و اگر از دستشان برآید بر آن مهار و افسار می‌بندند.

مهد امرالله - ارض طاء - فریدالدین رادمهر - آگوست ۲۰۰۴ م.

یادداشت ها و مآخذ

- ۱- برای برخی از این ادعیه بنگرید به حضرت بهاءالله: ادعیه حضرت محبوب، به اهتمام فرج‌الله زکی الکردی، مصر ۱۳۳۹ ه.ق. و نیز حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع و حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع و نیز اشراق خاوری: اذکار المقرّبین ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری ۱۱۴ بدیع، و حضرت بهاءالله: مناجاة، منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۸۱ م. و حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع و مانند اینها.
- ۲- مختصری از این کار بوسیله راقم این سطور انجام شده است. بنگرید به فریدالدین رادمهر: احتراق، نسخه خطی، حدود ۳۵۰ صفحه.
- ۳- تنها فاضل مازندرانی است که به این واقعه و تاریخ آن اشارت درستی دارد. بنگرید به فاضل مازندرانی: ظهورالحق ج ۵.
- ۴- بنگرید به جزوه لوح مبارک احمد و احتراق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۷ بدیع.
- ۵- بنگرید به اشراق خاوری: گنج شایگان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۱۸۸. باید گفت که فاضل مازندرانی نیز آن را به همین نام قد احترق المخلصون می‌شناسد. بنگرید فاضل مازندرانی: اسرارالآثار ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، صص ۶۳-۶۴ ذیل کلمه احترق.
- ۶- برای نمونه حضرت ابهی در لوح استنطاق به لوح احتراق اشاره می‌فرمایند بدون آنکه نام خاصی بر آن بنهند. بنگرید به اشراق خاوری: مائده آسمانی ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۲۳۵ به بعد. و حضرت ولی امرالله نیز هم در لوح قرن احتبای شرق و هم در لوح

- قرن اجبای غرب با آنکه به این لوح اشاره می‌فرمایند، به نام خاصی آن را نمی‌نامند. بنگرید به حضرت ولی‌ام‌الله: توقيع نوروز ۱۰۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۴۵.
- ۷- این لغت احتراق در صدر لوح مزبور نیز نازل شده است: «نزلنا له ما يحدث به الشعف و الاحتراق في حب الله مالك يوم التلاق.» اسرار الآثار ۶۴/۱.
- ۸- اسرار الآثار ۶۴/۴ در این مقاله سعی در ارائه اجمالی شرح حال علی اکبر دهجی و یا سید مهدی دهجی نبود. با این وصف برای این نکته بنگرید به ظهورالحق ج ۶ / صفحات عدیده.
- ۹- برای برخی از این الواح بنگرید به اسرار الآثار ج ۵ / صص ۲۵۵-۲۵۸ ذیل هادی.
- ۱۰- گنج شایگان / ص ۱۸۸.
- ۱۱- توقيع نوروز ۱۰۱ / صص ۴۴-۴۵ در ادامه این بیان فقراتی چند از لوح احتراق نقل شده است.
- ۱۲- بنگرید به ظهورالحق، ج ۵ / ص ۲۲۳ نسخه خطی.
- ۱۳- برای برخی از این الواح بنگرید به آثار قلم اعلی، ج ۱ / صفحات عدیده.
- ۱۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع، صص ۲۳۹ - ۲۴۰.
- ۱۵- در تذکره الوفا ذکر نبیل قائنی شده است ولی گاهی مراد از این نبیل همان نبیل زرنندی است. بنگرید به بهاءالله، شمس حقیقت / ص ۳۷۴. و نیز محمد علی یا نبیل قائنی نیز توانست در همین دوران به حضور فائز گردد. همان / ص ۳۷۴.
- ۱۶- بنگرید به جزوه لوح مبارک احمد و احتراق / ص ۳۱.
- ۱۷- جناب استاد سلمانی از جمله نفوس مؤمن و مخلص امر محسوب می‌شدند و اشعار نغز ایشان مشهور است. بنگرید به زکائی بیضائی: تذکره شعرای قرن اول بهائی، ۲/ ۲۱.
- ۱۸- مضمون بیان این است که ای اسم‌الله المهدی (مهدی دهجی) عریضه پسر برادر تو به محضر حق رسید و از آن بوی شوق و اشتیاق را یافتیم و لوحی نازل کردیم که از آن شعف و احتراق در محبت الهی حادث می‌شد. خوشا به حال کسی که بخواند و در آن فکر کند.
- ۱۹- مائده آسمانی، ج ۴ / ص ۲۳۶
- ۲۰- برای نمونه بنگرید به محمد علی فیضی: حضرت بهاءالله، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۲۳۱ به بعد. و نیز حسن موقر بالیوزی: بهاءالله شمس حقیقت، ترجمه مینو

- ثابت، نشر GR، ۱۹۸۹م، صص ۴۰۱-۴۱۵ و نیز حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، ج ۲، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، صص ۳۰۱-۳۱۱.
- ۲۱- ظهورالحق، ج ۵/ص ۲۵۱ ذیل وقایع سال ۲۹.
- ۲۲- فاضل مازندرانی: رهبران و رهروان، ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۲۵-۲۷. زیارتنامه جناب بدیع به قلم حضرت بهاءالله در ژوئیه ۱۸۶۹ یا سال ۱۲۸۷ هـ.ق. نازل شده است. بنگرید به تاریخ حضرت بهاءالله/ص ۲۱۴.
- ۲۳- اشراق خاوری: تقویم تاریخ امر، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
- ۲۴- منظور جناب اشرف زنجانی است که همراه با جناب ابابصیر به شهادت رسیدند. اشرف زنجانی را نباید با اشرف اصفهانی، که حوالی سال ۱۳۰۶ هـ.ق. شهید شد، اشتباه گرفت. از اشرف زنجانی و ام اشرف، یعنی مادر وی، در الواح بسیاری یاد شده است. برای تفصیل بنگرید به اشراق خاوری: محاضرات، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، ص ۱۰۳۵ به بعد. یک نمونه از ذکر نام آنان در آثار جمال ابهی، در لوح شیخ نجفی است. حضرت بهاءالله: لوح شیخ نجفی، مصر، قاهره، صص ۸۶-۸۷.
- ۲۵- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷؛ یعنی اجساد اصفیای الهی بر ارض بعد، پرو بال می‌زند، کجاست دریای قرب تو ای خدای عالمیان.
- ۲۶- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۴ یعنی اغصان الهی از تندباد قضاء شکسته شد، کجاست رایات نصرت تو ای خدای عالمیان.
- ۲۷- در بیان علت شدت سجن عکا به سجن اعظم بیانات بسیاری از حضرت بهاءالله وجود دارد، فی الجمله در لوحی می‌فرمایند: «أنا سمینا هذا السجن الاعظم ینبغی لکل ان یتفکر فیه و ماسمی به من لدی العزیز الحکیم»، مائده آسمانی، ج ۸/ص ۱۴۱ و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند: «ذکرت بلسانه اذ کان مسجوناً فی هذا السجن العظیم قد سمی هذا السجن بالسجن الاعظم تفکروا فیه لتعرفوا ما اراد ربکم العظیم الحکیم و من قبل کنا تحت السلاسل و الاغلال اذ کنا فی سجن الاشرار فی ارض الطاء و مع ذلك ما سمی بالاغظم کذلک نبأت مالک الامم لتکون من المتفرسین.» حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، ج ۵، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ص ۴۹. و نیز اسرار الآثار، ج ۴/ص ۱۲۱، و نیز ریحیق مختوم، ج ۲/ص ۱۷.
- ۲۸- حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، ج ۶، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۳۱۰ - ۳۱۱ و نیز مائده آسمانی، ج ۸/ص ۱۴۲.

- ۲۹- آثار قلم اعلى، ج ۱/ص ۲۳۵.
- ۳۰- مُراد از نعمت الهی، همان نفس مقدّس خودشان می‌باشد. یکی از معانی نعمت در آثار الهی و توقیعات حضرت باب همانا مظهر ظهور الهی است.
- ۳۱- رحيق مختوم، ج ۲/ص ۲۰۰.
- ۳۲- آثار قلم اعلى، ج ۱/ص ۲۳۳.
- ۳۳- ظهورالحق، ج ۵/ذیل واقعه ۱۲۸۸.
- ۳۴- مائده آسمانی، ج ۴/صص ۲۴۰-۲۴۲.
- ۳۵- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۰.
- ۳۶- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۱.
- ۳۷- اشراق خاوری: رحيق مختوم، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ص ۱۴۱.
- ۳۸- اسرارالآثار، ج ۱/ص ۶۴.
- ۳۹- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۶.
- ۴۰- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۲.
- ۴۱- بنگرید به فریدالدین رادمهر: معرفی آثار حضرت نقطه، ۱۳۶۴ ش.
- ۴۲- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۸.
- ۴۳- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۸.
- ۴۴- آثار قلم اعلى، مجموعه مناجات/صص ۱۶۲-۱۶۴.
- ۴۵- همان/ص ۱۵۶.
- ۴۶- این جمله در صدر لوح احتراق است، اسرارالآثار/۶۴۱.
- ۴۷- نزول کتاب اقدس در تاریخ ۱۲۸۷ هـ.ق. آغاز شده بود. تقویم تاریخ امر/ص ۸۶ و حتی فاضل مازندرانی آن را ۱۲۸۶ هـ.ق. می‌داند، اسرارالآثار، ج ۱/ص ۱۶۱.
- ۴۸- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م.، ص ۶۹، بند ۷۳.
- ۴۹- اسرارالآثار، ج ۱/ص ۱۶۸.
- ۵۰- حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلى، ج ۱، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ج ۳، ۱۹۹۶ م.، صص ۶۷-۶۹. در سایر الواح نیز منظور از نصرت را بیان فرمودند: «قد قدر النصر فی الذکر و البیان هذا ما امر به کلّ نفس من لدی الرحمن یشهد بذلك کلّ موقن بصیر.» آثار قلم اعلى، ج ۵/ص ۹ و نیز: «احبای حقّ الیوم به منزله مفتاحند انشاءالله باید کلّ به قوت اسم اعظم آن

- ابواب را بگشايند اين است نصرت حقّ که در جميع زبر و الواح فالق الاصباح جاری شده است.»
حضرت بهاءالله: مجموعه اقتدارات، بی تاریخ و محل طبع، ص ۳۲۴.
- ۵۱- بهاءالله شمس حقيقت/ص ۴۰۹.
- ۵۲- همان/ص ۴۰۹.
- ۵۳- مائده آسمانی، ج ۴/ص ۲۳۸. معنی جمله عربی این است که سگ پارس می کند و گرگ زوزه می کشد ولی باید آنها را به حال خود گذاشت و متعرضشان نباید شد.
- ۵۴- قرن بدیع، ج ۲/صص ۲۳۰-۲۳۳.
- ۵۵- بنگرید به تاریخ نبیل و نیز نصرت الله محمد حسینی: حضرت باب، نشر کانادا، ۱۹۹۸ م. و نیز سایر تواریخ.
- ۵۶- قرن بدیع، ج ۱/ص ۳۷۸ به بعد.
- ۵۷- بهاءالله، شمس حقيقت/ص ۴۱۲ و حضرت ولی امرالله نیز این مرآده را نقل فرموده اند.
قرن بدیع، ج ۲/صص ۳۰۸-۳۰۹.
- ۵۸- حضرت بهاءالله: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی الدین صبری کردی، مطبعه سعاده، قاهره، مصر، ۱۹۲۰ م، ص ۲۲۶.
- ۵۹- قرن بدیع، ج ۲/ص ۳۰۷.
- ۶۰- قرن بدیع، ج ۲/ص ۳۰۷.
- ۶۱- ادعیه حضرت محبوب/صص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۶۲- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۴.
- ۶۳- مجموعه الواح مبارکه/ص ۳۸ و نیز آثار قلم اعلی، ج ۲/ص ۸۷. برای تحقیق در لوح حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: ارباب حکمت در لوح حکمت، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۲۰۰۳ م. و نیز برای ابعاد عرفانی لوح حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: دیدار دلدار، و برای مراتب حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: مفاتیح در حکمت.
- ۶۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی، ج ۶، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۳۰۲-۳۰۳.
- ۶۵- چنانکه نمونه ای از آن را می توان در لوح اتحاد یافت. جمال ابهی در لوح اتحاد که در اواخر ایام عکا نازل شده است، به پنج مرتبه اتحاد اشاره می فرماید و مقام پنجم را اتحاد نفوس ذکر می کنند: «از جمله اتحاد نفوس و اموال است» (این بیان و چند بیان آتیه از ادعیه حضرت

محبوب/اصص ۳۹۸-۴۰۱ می‌باشد). ولی چون ممکن بود برای بعضی سبب توهم گردد، منظور از اتحاد اموال را روشن می‌فرمایند: «از این اتحاد مواسات ظاهر، و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دوش نه در فوکش.» و چون منظور از اتحاد نفوس، مبهم به نظر می‌رسید بلافاصله می‌فرمایند: «مقصود از اتحاد نفوس، محبت‌الله و کلمه‌الله است که کلّ بر او جمع شوند و به او تمسک نمایند.» این حزم و احتیاط به نظر ضروری می‌رسید زیرا اگر این بیانات در توضیح آن نمی‌آمد یقین است که برخی از اصحاب، امر بهائی را مروّج سوسیالیسم اقتصادی و کمونیزم سیاسی می‌دانستند.

۶۶- مسئلهٔ تقلیل‌گرایی *Reductionism* آفتی است که در دو قرن اخیر، بسی بیش از روزگاران پیش، گریبان محققان را گرفته است. (آندره لالاند: فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمهٔ غلامرضا وثیق، نشر فردوسی، ۱۳۷۷ش/ص ۶۷۸) تقلیل‌گرایی که در ابتدا به تحلیل آموخته‌ها بر اساس تجزیه می‌کوشید به آنجا رفت که در تحلیل وقایع به علت واحد اکتفاء کند. جملاتی نظیر «چیزی نیست جز...» به قول ارنست کاسیرر، شروع تقلیل‌گرایی مزمن است. بنگرید به: *I.M. Crombi: Philosophy of Theological Statement, Oxford Univ. 1971*

۶۷- چند جملهٔ بعدی از لوح احتراق است که از مآخذ ادعیهٔ حضرت محبوب/ص ۱۷۰ به بعد نقل شد.

۶۸- توقیع قد ظهر یوم المیعاد یا روز موعود فرا رسید *The Promised Day is Come* مورّخ ۲۸ مارس ۱۹۴۱م. از *Word Order. P33* این توقیع ترجمه شده و بوسیلهٔ لجنةٔ ملی ترجمهٔ آثار امری به تعداد محدود چاپ شد. قد ظهر یوم المیعاد/ص ۱۱.

۶۹- حضرت ولی امرالله: ظهور عدل الهی، ترجمهٔ نصرالله مودت، ۱۳۲ بدیع، صص ۱۰-۱۱.

۷۰- نظم جهانی بهائی/ص ۱۱۰. (؟؟؟)

۷۱- برای نمونه بنگرید به پیام بیت‌العدل اعظم الهی مورّخ ۲۴ می سال ۲۰۰۱ به مناسبت افتتاح طرح‌های قوس کرمل.

۷۲- بنگرید به کتاب بسیار مهمّ *Heiko Oberman: Luther, Man Between God and the Devil, Yale Univ. Press, 1981* که به زودی به ترجمانی این

قلم به چاپ خواهد رسید.

۷۳- برای مبانی مدرنیته کتاب زیر مفید است: *Peter Osborn: Modernity, Transition From Past to the Present, Oxford, Blackwell, 1997.*

۷۴- برای فهم این معنا بنگرید به سید جواد طباطبائی: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نشر نگاه معاصر، ج ۳، ۱۳۸۲ ش. و نیز برای نحوه عملکرد روحانیون شیعی در برابر جریان تفکر بنگرید به ژانت آفاری: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضائی، نشر بیستون، ۱۳۷۹ ش.

۷۵- برای دکارت بنگرید به محمدعلی فروغی: سیر حکمت در اروپا، نشر هرمس، ج ۱، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۳۶ به بعد.

۷۶- بنگرید به کارل یاسپرس: اسپینوزا، ترجمه محمدحسن لطفی، طرح نو، ۱۳۷۵ ش و نیز کتاب ماندگار زیر: *Roger Scuton: Spinoza (Past Masters), Oxford University Press, 1986.*

۷۷- بنگرید به علی‌رضا قلی: جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، نشر نی، چ ۲۲، ۱۳۸۳ ش.

۷۸- بهترین کتاب دوره قاجار مکاسب شیخ انصاری است که بارها مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. توجه به علم اصول فقه آنقدر بود که سبب احیاء تفکر اصولی در برابر اخباری گشت.

۷۹- بنگرید به تاریخ نیبل.

۸۰- جالب است که یکی از بهترین کتاب‌های درباره تسامح و رواداری نوشته جان لاک است که در همان دوران نوشته شده است. جان لاک: نامه در باره تسامح، ۱۳۷۸ ش. بنگرید به مازیار مهیمنی و محمدرضا شیخی (مترجمان): تسامح از دیرباز تا امروز، نشر ثالث، ۱۳۷۸ ش. و نیز ژولی سادا- ژاندرون: تساهل در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، نشر نی، ۱۳۷۸ ش.

۸۱- بنگرید به کارل بکر: سرگذشت تمدن، ترجمه علی‌محمد زهما، نشر امیرکبیر، ۱۳۴۴ ش، ص ۳۴۰.

۸۲- منظور این بیان جمال ایهی است: «اهل بهاء باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم دارند، و به مثابه حزب قبل لسان را به بدگوئی نیالیند امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بهر آن جهت جاری، باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست.» ارباب حکمت در لوح حکمت/ص ۴۵.

۸۳- بنگرید به مراد فرهادپور: عقل افسرده، تأملاتی در باب تفکر مدرن، طرح نو، چ ۱، ۱۳۷۶ش.

۸۴- ایرانیان هگل و کانت و نیچه را بهتر از شوپنهاور می‌شناسند، ولی عمق تفکرات او، بالاخص بدینی او، ریشه تمدن غربی را بیش از پیش عیان می‌سازد. بنگرید به *Thomas Taafe: The Philosophy of Schopenhauer, blask, 1986.*

۸۵- بنگرید به ژیل دلوز: نیچه، ترجمه پرویز همایون پور، نشر گفتار، ۱۳۷۸ش، ص ۷۹.

۸۶- بنگرید شاهرخ حقیقی: به گذار از مدرنیته، نشر آگه، ۱۳۷۹ش، صص ۱۹-۲۲.

۸۷- فریدریش ویلهلم نیچه: شامگاه بتان، ترجمه عبدالعلی دستغیب، نشر پرسش، ۱۳۷۶.

۸۸- پیر ابر سوفرن: زرتشت نیچه (شرحی بر پیشگفتار چنین گفت زرتشت) ترجمه بهروز صفدری، نشر فکر روز، ۱۳۷۶ش، ص ۴۶ به بعد.

۸۹- *William Hubben: Four Prophets of Our Destiny, NB. 1979, pp12-19.*

۹۰- در باب نقد مدرن بنگرید به آلن تورن: نقد مدرنیته، ترجمه مرتضی مردیها، نشر گام نو، چ ۱، ۱۳۸۰ش.

۹۱- برای جریان صلح اصغر بنگرید به فریدالدین رادمهر: طوفان عداوت و سفینه عدالت.

۹۲- برای اندکی از این گونه مطالعات بنگرید به مراجع زیر:

Michael E. Zimmerman: Heidegger' Confrontation with Modernity, Technology,

Politics and Art, Indiana Univ. Press, 1990.

Don Ihde: Heidegger's Philosophy of Technology, in Technics and Praxis, D. Reidel, 1979.

برای متون فارسی از این دست بنگرید به شاپور اعتماد (مترجم): فلسفه تکنولوژی، نشر مرکز، چ ۱، ۱۳۷۷ش.

۹۳- بنگرید به کتاب پُر معنای زیر

Lawrence E. Cahoon: From Modernism to Postmodernism, An Anthology, Blackwell Pub.1996.

Jurgen Habermas: System and

۹۴- بنگرید به

Lifeworld,

Boston, 1987.

۹۵ - ارنست گامبریج: تاریخ هنر، ترجمه علی رامین، نشر نی، ۱۳۷۹ش، ص ۵۹۰ به بعد.

۹۶ - هانری ژری ارس: علم، شبه علم، و علم دروغین، ترجمه عباس باقری، نشر نی، چ ۱، ۱۳۷۹ش، ص ۹۲.

۹۷ - دقت باید کرد که روزگاری متن فلسفه برنوشته مسائل وجودشناسی بود و چندی نگذشت به معرفت‌شناسی محدود گشت و اینک از هر دو روی برتافته به جای اندیشیدن، به الفاظ پناه برده است. مشکل اندیشیدن نیست، بلکه معضل اصلی تقدّم فرع بر اصل است، که نوعی نیندیشیدن است.